

سلام به من! سلام به تو! سلام به ما و شما و آنها و ایشان! سلام به سوجی!

سلام به همه!

سوجی، شناسنامه تو رد کن بیاد ببینیم کی هستی، چی هستی، سمت چیه، چند سالته، اهل کجایی، چندتا خواهر و برادر داری، میزان تحصیلاتت، کلاً همه رو بگو.

دیده شده که یه عده‌ای محمد صدام می‌کنن. نوزده سالمه، اهل یکی از شهرستان‌های آذربایجان شرقی، یدونه خواهر بزرگتر دارم و دانشجوئم.

خب خب خب، حالا که شناختیمت، تعریف کن ببینم چجوری با دنیای هری پاتر آشنا شدی؟ کی بود، کجا بود، با کی، چیکار؟ اون موقع فکرشو می‌کردی همین هری پاتر قراره ببرتت سایتی که یه بخش مهمی از زندگیت خواهد شد؟

اگر اشتباه نکنم یازده سالم بود که یکی از همکلاسی‌های مدرسه‌م که با هم کتاب رد و بدل می‌کردیم، کتاب حفری اسرار رو داد بهم. من و دوستم بعد خوندنش، جفتمون مسحور دنیای جادویی شدیم و مابقی کتاب‌ها رو هم اشتراکی تهیه کردیم و خونديم.

اون موقع جو هری پاتر خوندن ما رو گرفته بود. کتابا رو می‌خوندیم و در طول مدرسه در مورد داستان و دنیای جادویی و... نظریه‌پردازی می‌کردیم. خیلی دوران خوبی هم بود، اما خب هیچ اطلاعی از فن‌سایت‌ها و طرفدارهای هری پاتر در خارج از جمع دو نفره‌مون نداشتیم. در واقع سه سال گذشت تا من توی چهارده سالگی عضو جادوگران شدم... و نه! اون موقع اصلاً فکرش رو نمی‌کردم هری پاتر اثر خاصی روی زندگی من بذاره!

www.jadoogaran.org

اولین باری که با این آدرس مواجه شدی، کی بود؟ و چه ذهنیتی ازش داشتی؟ تاپیکا، پُستا، اعضا و کلاً سایت جادوگران از نگاهت چه شکلی بود؟

دقیق یادم نیست چی شد وارد سایت شدم، اما یادمه که از همون اول ایفای نقش بود که توجه‌م رو جلب کرد. یعنی در واقع داشتم تاپیک‌های مطالب اشتراکی و اینا رو می‌خوندم که متوجه شدم بعضی‌ها اسم و آواتار کاراکترهای کتاب رو دارن و سعی می‌کنن مثل همون کاراکترا حرف بزنن و رفتار کنن. به نظرم باحال بود و منم دلم خواست وارد این بازی آنلاین بشم! همین شد که فوراً اولین اکانت‌م رو به نام یکی از کاراکترهای محبوبم ساختم؛ Alastor.

وقتی که وارد یه جایی یا کاری می‌شیم، اولش شدیداً مگ می‌زنیم و نمی‌دونیم چی به چیه. حتماً وقتی که وارد جادوگران شدی، اون اولاش نمی‌دونستی چیکار کنی. چجوری استارت زدی؟ از کی کمک گرفتی؟ اولین اعضای که باهاشون ارتباط برقرار کردی، کیا بودن؟

اوه... تازه واردی من یه اوضاعی بودا!

خرداد نود و دو که من عضو ایفا شدم، محفل ققنوس فعالیتش صفر بود. کل اعضای فعال محفل خلاصه میشد به ناظرش (پرسی) که هر از چند گاهی آنلاین میشد نقدی بکنه یا اگر درخواست عضویتی بود رد کنه. :همر: از طرفی من هم که با دیدگاه بازی آنلاین عضو شده بودم، کاملاً جوگیرانه مقابل مرغخوارها جبهه گرفته بودم و برای راهنمایی گرفتن سراغشون نمی‌رفتم. همین باعث شد تا کاملاً منزوی بمونم و آداب فعالیت در سایت رو با آزمون و خطای محض و خرابکاری‌های متوالی یاد بگیرم.

برای نمونه من تا مدت‌ها نمی‌دونستم تالار گریفیندور رو فقط گریفیندوری‌ها بهش دسترسی دارن. تا مدت‌ها وقتی می‌خواستم یکی از پست‌هام رو پاک کنم توی اون باکس زرد رنگ، خیلی مودبانه و درخواست‌طور علت حذف پست رو می‌نوشتم. توی رأی‌گیری‌های جادوگر ماه به خودم رأی می‌دادم. نمی‌دونستم «پخ» مخفف چیه و فکر می‌کردم ملت باهاش به هم فحش میدن. نمی‌دونستم تد ریموس لوپین چرا یه گرگینه‌ی آبی رنگه و رولینگ اینا رو کجا گفته که اعضا توی سوژه‌ها ازش استفاده می‌کنن. و...

خلاصه همه‌ی چیزایی که یه تازه وارد در حالت عادی طی روزهای اول عضویتش یاد می‌گیره رو من با صرف زمان طولانی دونه دونه کشف کردم و بعد از فهمیدن هر کدوم هم کلی خوشحال بودم که عجب نکته‌ی مهمی فهمیدم و چه پیشرفت شگرفی داشتم! ... بله، من تا این حد تباه بودم! :)))

اولین اعضای که باهاشون ارتباط برقرار کردم؟

وقتی اولین رولم رو نوشتم، یه پیام شخصی از طرف آمبریج (فنگ فعلی) برام اومد که این چی بود نوشتی؟ رول رو اینجوری نمی‌زنن که! دیگه همچین چیزی ننویسی‌ها! بعدش یه سری قواعد کلی در مورد رول‌نویسی گفته بود.

خب من اولش که رنگ از رخم پرید که ای وای! با این رولم چه گندی زدم و چه افتضاحی شد که بهم پیام عتاب‌آمیز دادن و گفتن دیگه همچین چیزی ننویس! و فوراً رفتم اولین رولم رو پاک کردم. بعد هم یه پیام معذرت‌خواهی و تشکر برای آمبریج فرستادم و این شد اولین ارتباط جغدی من. :| دی

نفر بعدی ارنی مک‌میلان (ماندانگاس فعلی) بود که یکی دو هفته بعد از عضویت من برگشت به سایت و کاندیدای وزارت شد و چون تنها محفلی کاندیدا بود، من ازش حمایت کردم. دی کمک خاصی نگرفتم ازش اما یادمه یه مقدرا اعتماد به نفس بهم داد و تشویقم کرد... اما نفر سوم رون ویزلی (کنت الاف فعلی) بود که به‌مرور با هم دوست شدیم و اتفاقاً خیلی هم کمکم کرد.

اون موقع عضویت توی ایفای نقش فرق داشت. بازی با کلمات بود. الآن نیس. قبلاً انتخاب گروه اختیاری و آزاد بود. الآن کلاه گروه‌بندی داریم. کدوم روش رو بیشتر می‌پسندی؟ چرا؟

با وجود کلاه گروه‌بندی، هنوز هم تازه واردها تا حدی حق انتخاب دارن و حتی اگر ظرفیت خالی نباشه، با کمی صبر و سماجت می‌تونن وارد گروه مورد نظرشون بشن. در عین حال کلاه مشکل ناهماهنگی تعداد اعضای گروه‌ها رو با جهت‌دهی به تازه واردا حل می‌کنه. در نتیجه به نظرم روش فعلی روش بهتریه.

بعضی از تازه‌واردا، یه‌کم که بگذره، سایت رو ول می‌کنن و کلاً محو میشن. تو شاید بعضی وقتا هم محو شده باشی. ولی تا همین الآن توی جادوگران موندی. چی باعث شد که فوراً محو نشی و چی باعث میشه که تا همین الآن بمونی؟

چون ایفای نقش واقعاً برام جذابه! اینکه در قالب یه کاراکتر دیگه فرو میرم هیجان‌انگیزه.

سیستم کار ایفای نقش رو هم دوست دارم... این جامعه‌ی کوچیک جادویی که با فعالیت مبتنی بر داستان‌نویسی و ایده‌پردازی اداره میشه... اینکه با رول‌ها و نوشته‌ها کوییدیچ بازی می‌کنیم، دوئل می‌کنیم، توی کلاس‌های هاگوارتز

شرکت می‌کنیم، وزیر سحر و جادو انتخاب می‌کنیم، جبهه و ارتش و گروه تشکیل میدیم و برایش می‌جنگیم... خلاصه؛ می‌نویسیم، می‌خوانیم، خنده می‌شیم و از نوشتن و خواندن لذت می‌بریم!

و دوماً به خاطر اعضای سایت.

این سایت واقعاً ترکیبی از عجیب‌ترین، متفاوت‌ترین و جالب‌ترین آدمایی بوده که من تا حالا باهاشون آشنا شده‌م. درسته که من خیلی وقتاً توی سایت منزوی بودم و دوستای کمی داشتم اما در عین حال همیشه علاقمند به اعضای سایت بودم. همیشه توی سایت و فراتر از اون، توی سایت‌های دیگه، شبکه‌های اجتماعی، وبلاگا و... بی‌صدا اعضا رو دنبال کردم و از خواندن نوشته‌هاشون و دیدن ارتباط و دوستیا لذت برده‌م و می‌برم. دی

این دوتا مورد، عواملی بودن که باعث شدن هیچوقت نتونم از سایت کاملاً جدا شم و هرچقدر هم که سعی کنم ازش فاصله بگیرم، باز هم جاذبه و کشش سایت رو حس می‌کنم و دوباره بهش برمی‌گردم!

تقریباً پنج سال پیش عضو جادوگران شدی. جادوگرانِ اون موقع رو با جادوگرانِ الآن مقایسه کن. بدی‌ها و خوبی‌های هرکدوم رو بگو. کدوم‌یکی رو بیشتر دوس داری؟

می‌دونید، زمان که می‌گذره، ما خاطرات خوب و شاخص گذشته برامون بولد میشن و همیشه فکر می‌کنیم «اون قدیم همه چی بهتر بود.»

ولی نه. من سعی می‌کنم اینطوری نگاه نکنم. به نظر من سایت اون موقع هم مثل الان بود، جز اینکه الان در خیلی زمینه‌ها پیشرفت کرده و پخته‌تر شده. مثل هاگوارتز، ویزنگاموت، گروه‌بندی و... که سیستمشون واقعاً خیلی بهتر و مناسب‌تر از زمانیه که من عضو شدم.

اما یکی از چیزهایی که فرق اساسی کرده، قضیه‌ی ارتباط اعضا، چت‌باکس و ایجاد گروه‌های تلگرامیه. در مورد چت‌باکس، درسته که فرهنگ چت‌باکس اساساً چیز خوبیه و پیشرفت محسوب میشه و نمی‌خوام نقدش کنم، اما من شخصاً جو چت‌باکسِ سال ۹۲ - ۹۳ که بی‌فرهنگ بودیم (دی) رو ترجیح میدم.

درسته که اون موقع صحبت‌هایی خارج از ایفای نقش و نامربوط به سایت توی چت‌باکس شکل می‌گرفت، اما واقعاً جذابیت چت‌باکس برامون ده برابر بود. و البته مطمئنم این حس رو نه فقط من، بلکه خیلی از اعضای دیگه هم دارن. این رو میشه از میزان فعالیت چت‌باکس فعلی فهمید. یادمه تابستون ۹۲ یه هفته سیستم ارسال پست از کار افتاد و عملاً سایت خوابیده بود، اما هر روز همه می‌اومدیم و کلی کاربر آنلاین داشتیم چون چت‌باکس شلوغ بود و از حضور توی چت‌باکس لذت می‌بردیم!

اما الان همون فضا کوچ کرده به تلگرام. الان جوّ معرکه‌ی چت‌باکسِ سال ۹۲ رو من توی گروه تلگرامیِ گریفیندور می‌بینم. جوّی که همه توش راحتن و در کنار ایفای نقش، دوستی‌ها و روابط مختلف توش شکل می‌گیره. این قضیه اعضا رو سایت جدا می‌کنه و می‌کشونه به یه شبکه‌ی اجتماعی، که خب این به سایت و چت‌باکس و میزان فعالیتش ضربه می‌زنه!

الستور مودی، اولین و معروف‌ترین شناسه‌ت! چی شد که این کارآگاه بی‌ریخت رو برداشتی؟ شناسه‌ی دیگه‌ای مد نظرت نبود؟

من نیم‌ساعت بعد از اولین باری که وارد سایت شدم، اولین اکانت‌م رو به اسم alastor ساختم، مشخصه که از قبل الستور مودی از کاراکترای محبوبم بود و از اول هم همین مد نظرم بود... نه؟! دی کلاً بعد دامبلدور این مودی بود که Father Figure محفل محسوب میشد و همیشه در نظرم خیلی شخصیت خفن و کامل و قدرتمندی بود.

مودی رو برداشتی و چند روز بعدش محفلی شدی. محفلی که ناظر اون موقعش رو حالا خودم شخصاً خیلی نمی‌شناسمش ولی اینو می‌دونم که نسبتاً سخت‌گیر بوده این پرسى ویزلى. ترجیح نمی‌دادی که بی‌طرف و آزادانه فعالیت کنی تا اینکه عضو جبهه‌ای باشی؟

شاید الان بعضی وقتا دلم بخواد آزاد و بدون جبهه فعالیت کنم اما اون موقع قطعاً نه! با اون شخصیت سرسخت محفلیم و جبهه‌ای که مقابل مرگوارا گرفته بودم، محفل ققنوس برام خیلی مهم بود و یه محفلی دوآتیشه و کاملاً جوگیر بودم! (:)

چه حسى داری نسبت به اینکه اون اوایل نسبتاً فعال بودى توى تاپیکایى نظیر "دامبلدور قوی‌تره یا ولدمورت"؟ دى

چه حسى باید داشته باشم مگه؟! هنوزم اگر بحث جدیدی ببینم حتماً شرکت می‌کنم، چون خیلی علاقه دارم به این بحثا و تز دادنا حول محور داستان‌های مورد علاقه‌م. در حدی که مثلاً همین اواخر بعد خوندن سری بازی تاج و تخت فوراً رفتم توی یکی دوتا از گروه‌های تلگرامی مربوط بهش عضو شدم و هنوزم که هنوزه داریم پیرامون داستان و شخصیت‌ها نظریه‌پردازی و بحث و جدل می‌کنیم. دى

توضیح بده ببینم «رماتیسم مغزی» ینی چی؟!

سال‌ها قبل عمو لارتن من رو به یه سفر اکتشافی فرستاد تا بفهمم رماتیسم مغزی چیه، منم یه مجموعه انشای تحقیقی در موردش نوشتم و با لارتن خیلی تو زنگ انشا و چت‌باکس و اینا در مورد رماتیسم صحبت کردیم... در نتیجه قاطعانه می‌تونم بهتون بگم رماتیسم مغزی هیچ تعریف دقیقی نداره و باید از نزدیک لمسش کنید! دى و بیماری روانی فوق‌العاده‌ایه که فقط از طریق خوندن انشاهای رماتیسمی سایر مبتلایان و نوشتن انشا توی زنگ انشای گریف بهش دست خواهید یافت. :٠٠٧:

دوران تازه‌واردی رو خیلی خوب گذروندی. هم از لحاظ کیفیت، هم از لحاظ کمیت. یه‌جوری که برای عنوان بهترین تازه‌وارد کلی رأی بهت دادن. ولی اون وسط، خودت به خودت رأی دادی! حتی برای عنوان بهترین ایده هم به تاپیک «اتاق خون» رأی دادی! تاپیکی که خودت بازش کردی! سؤال اینه که آیا «به خود رأی دادن» کار خوبیست؟!

خب من نمی‌دونستم نباید توی نظرسنجیا به خودمون رای بدیم، چیکار می‌کردم؟ (:) :همر خودزنی:

اولین دوره‌ی جادوگر ماه بعد عضویتیم که توی اکثر زمینه‌های نظرسنجی به خودم رای دادم یکی اومد و گفت «درست نیست به خودتون رای بدین» و من تازه فهمیدم گند زدم! البته توی همون نظرسنجی حق من بهترین تازه‌وارد بود، کلی رای آورده بودم ولی با اختلاف یه رای از الادورا بلک که بعداً معلوم شد تازه وارد هم نبوده، رنکو ندادن بهم گفتن به جاش بهترین ایده‌پرداز مال تو. :))) :بیرون ریختن عقده‌های کودکی: :همر:

شاید کمتر کسی بدونه که تو، همون پرسىوال گریوز هستی! پرسىوالی که حضورش کوتاه‌مدت بود، ولی حاشیه هم به‌همراه داشت. از انتخابات برامون بگو. اصلاً چرا کاندید شدی؟

نه همه می‌دونن آقا، همه‌ی شناسه‌های من بعداً علنی شدن. دى من پرسىوال گریوز رو عمداً منفور و حاشیه‌ساز ایفای نقش کردم، یعنی خب کلاً به تنوع علاقه دارم دیگه، بعد از جودی لوس و خجالتی و کوین کوچولو و جیغ‌جیغو، واقعاً نیاز داشتم یه شخصیت خشن بی‌روح بداخلاق مغرور رو ایفای نقش کنم تا به بالانس برسم!

اما در مورد کاندید شدنم... بهم گفتن بیا کاندید شو منم گفتم باشه. | یعنی جدیا، خب من که می‌دونستم گریوز چقدر شخصیتِ دافعه‌داری هست و کسی بهش رأی نمیده، اما برای گرم کردن بازار انتخابات بهم پیشنهاد شد و منم برای کسب تجربه و همینطور جنبه‌ی تفریحیش، قبول کردم!

مرگ! ... چیه؟ چرا اینجوری نگا می‌کنی؟ فحش ندادم که! منظورم اینه که یکی از شناسه‌ها مرگ بوده. دی ... این مرگ از کجا اومد؟ من که یادم نیست، ولی تو کتاب داشتیم همچین چیزی؟ کلاً چیکار کردی با این شناسه؟

دقیقاً اولین بار که معرفی شخصیت کردم، ماندانگاس بهم گفت مرگ بیشتر «چیز» هستش تا «شخص»! با این حال منظور من مرگ توی افسانه‌ی سه برادر بود، اونجا که به شکل شخص ظاهر میشه و چیزمیز هدیه میده بهشون! دی

می‌تونست کاراکتر جالب و خفنی بشه و با کمی چاشنی طنز، شخصیت‌پردازی تمیزی هم داشته باشه اما متأسفانه نتونستم بمونم و کمتر از یه هفته بعد از برداشتن مرگ، مجبور شدم بازم از سایت برم. واسه همون بعد از یه مدت شناسه‌ش رو بستند و پرونده‌ش بسته شد.

یکی دیگه از شناسه‌ها مروپ گانته که ظاهراً این یکی هم حضورش کوتاه بوده. باهاشم که مرگ‌خوار شدی، دمت گرم. خجالت نمی‌کشی اسم خودتو می‌ذاری محفلی متعصب؟! آخرش کی لوت داد؟ چی شد؟

نه دیگه، من اوایل عضویت متعصب و جوگیر بودم، همیشه که نبودم! دی

و اون موقع هم از سر کنجکاوی، یه کاراکتر اسلیترینی و مرگ‌خوار برداشتم تا ببینم اسلیترین و خانه‌ی ریدل چجوریه! یکی دو هفته فعالیت کردم و مروپ خیلی هم خوب داشت جا می‌افتاد که میتینگ غیررسمی نمایشگاه کتاب رسید! و من روز قبلش روی حساب دوستی و رفاقت گفتم که آره... من مروپ هم مولتی منه. چه می‌دونستم مرتیکه فرداش توی دورهمی به من اشاره می‌کنه و میگه اینم مودی و مروپه؟ | :همر خودزنی:

یکی دو روز بعد میتینگ هم آیلین پرنس، خیلی محترمانه اومد گفت که یکی از شناسه‌ها رو انتخاب کن که بندیمش، و خیلی محترمانه مروپ رو بست.

نتیجه‌ی اخلاقی اینکه هیچوقت مولتی اکانت نداشته باشید، کارای بد بد نکنید، و هیچوقت هم به ویلبرت اعتماد نکنید! :همر:

جروشا مون... شخصیتی که اسم اوريجينالش توی لیست شخصیت‌ها «مون» هستش. مون خالی. در مورد کاراکترپردازیش بگو برامون. چجور دختری بود؟ اصلاً چرا اول اسمش یه «جروشا» گذاشتی؟ چرا مثلاً اسمشو گذاشتی شهلا؟ :همر:

جروشا ایده‌گرفته از جودی(جروشا) ابوتِ بابالنگ‌دراز بود اما کپیش نبود. من قبل از اون نقش یه پیرمرد و یه پیرزن بدعق و یه پدیده‌ی عجیب به اسم مرگ رو ایفا کرده بودم و نیاز داشتم به یه دختر خجالتی و لوس که از اون فضا در بیام.

و جودی‌ای که سال ۹۴ ایفای نقش کردم واقعاً معرکه بود. شخصیت‌پردازیش عالی بود و زود جا افتاد. ایفای نقش کردن باهاش برام راحت بود، بقیه هم دوستش داشتن و البته یه ژانر داشت که توی پستخانه‌ی هاگزמיד نامه می‌نوشت به باباش که خیلی طرفدار داشت. حتی چند نفر بهم پخ زدن و گفتن خیلی خوششون میاد از جریان نامه‌ها و تقدیر کردن ازم... که می‌تونم بگم تنها باری بود که کسی توی سایت بهم گفته از فلان حرکتت خوشم اومد! :همر:

و خلاصه جودی اونقدر خوب بود که بعداً که افشا کردم جودی همون مودیه همه شگفت‌زده شدن و مراتب تعجب و ناباوری ملت تا مدت‌ها به گوشم می‌رسید!

بعد از تو، یکی دیگه شناسه‌ی «مون» رو برداشت و از یه دخترِ موبنفشی تبدیلیش کرد به یه دیوانه‌ساز! واکنشت چیه در مورد این موضوع؟ به‌نظرت ایفای نقش جادوگران خارق‌العاده و شگفت‌انگیز نیس؟ دی

شاید در مورد بعضی شناسه‌های قبلی به آدم حس بدی دست بده که یکی دیگه داره ایفای می‌کنه و ممکنه خرابش کنه و اینا، اما مونِ دیوانه‌ساز به قدری با جروشای من متفاوت بود که حس خاصی نداشتم نسبت بهش و به نظرم شخصیت جالبی هم بود! ... و بله، ایفای نقش محشره! جیغ:

و بازم می‌ریم سراغ یه شناسه‌ی دیگه... کوین! همونطور که جروش شباهتایی به جودی ابوت داشت، کوین هم شبیه شازده کوچولو بود. چرا شبهه‌کاراکتر می‌سازی؟ اصلاً می‌دونی نمیشه کاراکتر غیر هری پاتری آورد تو سایت؟ زیرپوستی جنس وارد می‌کنی تو سایت؟ دی

آره، و واقعاً هم دوست دارم این کار رو. نوربرتا همون بی‌دندونِ انیمیشن «چگونه اژدهای خود را تربیت کنیم» بود، جروش الهام‌گرفته از جودی ابوت بود و کوین هم شبیه شازده کوچولو بود. قاچاق کردن کاراکتر به ایفای نقش هم فان و لذت‌بخشه و هم باعث میشه آدم بدونه می‌خواد شخصیتش رو چطوری پردازش کنه و سریعتر جا بیفته!

البته این رو هم بگم اونقدر خلاقیت توی وجود جودی و نوربرتا و کوین به کار برده بودم که با منبع الهامشون به قدر کافی متفاوت باشن، کپی‌کاری محسوب نشن و جذابیت‌های خودشون رو داشته باشن.

جودی صرفاً اسم، بخشی از بک‌استوریش و نامه نوشتنش شبیه جودی ابوت بود و ظاهر و اخلاق و رفتارش کاملاً با جودی بابالنگ‌دراز فرق داشت. کوین هم ظاهر شازده کوچولو و بعضی المان‌هاش مثل روباه (با بازی یوآن آبرکرومبی دی) و تمایل به اهلی کردنش و اینا رو داشت، اما به طور کلی خیلی متفاوت بود ازش!

شاید باورت نشه، ولی بازم می‌ریم سراغ یه شناسه‌ی دیگه... نوربرتا! چرا یه اژدها؟ وقتی که در قالب یه اژدها فعالیت می‌کردی، چه احساسی داشتی؟ از بعضی لحاظ‌ها محدودت نمی‌کرد این نوربرتا؟

اژدها... یه موجود جادویی جذاب. اتفاقاً اینم ایفای نقشش باحال بود. نوربرتا رو هاگرید از تخم درآورده بود و پیش چارلی بزرگ شده بود، پس توی چت‌باکس هاگرید رو «مامان هاگرید» صدا می‌کردم و با چارلی ویزلی (همون مون - دامبلدور - کریچر فعلی) هم قرار گذاشتیم چارلی و نوربرتا رفیق و زوج ایفای نقشی بشن. اژدهای دوست‌داشتنی‌ای شده بودم خلاصه، براش حسابی برنامه ریخته بودم و آینده داشت! دی

تا اینکه سر و کله‌ی یه دختر مزاحم به اسم ربکا جریکو پیدا شد که بهم پخ داد هی! من فهمیدم تو کی هستی، تو مودی- جودی هستی! و الا و بلا باید دوباره جودی بشی چون من جودی رو وارد ایفای نقش ربکا کردم! | و دختره اینقدر ازین چیزا توی گوشم خوند که من اژدها به اون نازی رو ول کردم و دوباره جودی شدم. (:((((

شناسه‌های قبلی رو پُشت سر گذاشتی و دوباره الستور مودی شدی! چرا دوباره رفتی سراغ این کارآگاه بی‌ریخت؟ طی مشورت‌هایی که با خودت، و البته فنریر گری‌بک (آر سینوس) داشتم به این نتیجه رسیدم وقتشه دوباره برگردم سر

مودی. فکر می‌کردم جالب میشه و دوباره می‌تونم از مودی یه شخصیت خوب بسازم، اما نتونستم. بعد از برداشتنش حس کردم این دفعه با مودی نمی‌تونم خوب ایفای نقش کنم... و نشد که موندگار بشم.

یادمه گفتی «مودی دیگه اندازه‌م نیس» و فک کنم این یکی از دلایلی بود که باعث شد بازم مودی رو بذاری کنار. ولی سؤالم اینه که ینی چی مودی دیگه اندازه‌ت نیس؟ مودی که پیرمرده. ۳۰-۴۰ سال دیگه تازه اندازه‌ش میشی. همر:

آره، همینطوره. مودی دیگه اندازه‌ی تنم نبود. من می‌خواستم مودی سال ۹۲ بشم که واقعا ایفای نقش خوبی داشتم باهاش، درحالی که خودم دیگه همون آدم سال ۹۲ نبودم! اینکه ایده‌ی جدیدی نداشتم و درواقع داشتم از روی ایفای نقش قبلی خودم «کپی» می‌کردم، باعث شد که نتونم ادامه‌ش بدم و دلم بخواد تغییر شخصیت بدم.

بله... و بعد از مودی که یه شناسه‌ی تکراریه، دوباره به روال «شناسه‌ی جدید» برگشتی و این‌دفعه از سوچی سر در آوردی. یه پرتقال چی می‌گه این وسط؟ اصلاً چرا پرتقال؟ چرا خربزه نشدی؟ دی:

خب... پرتقال... در اصل که دلیل خاصی نداره. اما اگر بخوام براش دلیل بتراشم؛ اولاً که من تا حالا هر نوع شناسه‌ای داشتم؛ پیرمرد، پیرزن، پسر بچه، دختر نوجوون، یه حیوون جادویی و حتی پدیده‌ای به اسم مرگ! و دلم می‌خواست کتگوری میوه‌جات رو هم امتحان کنم. همر:

دوماً پرتقال توی زبان انگلیسی با نارنجی ایهام داره و عمو لارتن فقید همواره تاکید می‌نمود که Orange is everything! دی:

سوماً من قدیم یه وبلاگی می‌خوندم که نویسنده‌ش با اسم مستعار «پرتقال دیوانه» می‌نوشت و گمونم ایده‌ی یه پرتقال دیوونه از اونجا توی ذهنم بود. و چهارماً اینکه وقتی «سوچ» رو توی لیست شخصیت‌ها دیدم، یاد آیدین کتاب سمفونی مردگان افتادم که طی داستان دیوانه میشه و مردم سوچی صداش می‌زنن!

همه‌ی این عوامل دست به دست هم دادن تا من سوچی، یه پرتقال دیوونه بشم! (:)

مودی، جودی، سوچی، پرسیوال، مروپ، مرگ، نوربرتا، کوین... تعداد شناسه‌ها نسبتاً زیاده. آدم تنوع‌طلبی هستی؟ اصلاً غیر از اینا شناسه‌ی دیگه‌ای هم داشتی؟ راستشو بگو! دی:

آره... در زمینه‌ی شناسه و شخصیت‌پردازی تنوع‌طلبم! در واقع در هر زمینه‌ای که مربوط به «خلق کردن» باشه تنوع‌طلب هستم. از اینایی که هی با قطعات خانه‌سازی یه چیزی درست می‌کنن، یه کمی نگاهش می‌کنن و لذت می‌برن، بعد خرابش می‌کنن تا یه چیز جدیدی درست کنن. من دقیقاً اونطوری‌ام. درست مثل مثل کوزه‌گرِ دهر! (:)

در حال حاضر سوچی هستی. آیا قراره همین سوچی بمونی یا ایستگاه بعدی در راهه؟ از بین شناسه‌ها، کدوم یکی رو بیشتر دوس داری و کدوم یکی رو کمتر؟ از اول تا آخر رده‌بندی‌شون کن.

ایستگاه بعدی که حتماً در راهه! حداقلِ حداقلش هم یه هفت هشت تا ایستگاه بعدی در راهه! کلی شناسه هست که باید قبل مرگم امتحانشون کنم. دی:

رده‌بندی؟ سوچی رو چون هنوز باهاش فعالیت خاصی نکرده‌م نمی‌ارم توی لیست.

- ۱- جروشا مون
- ۲- الستور مودی
- ۳- نوربرتا
- ۴- کوین
- ۵- مروپ گانت
- ۶- پرسووال گریوز
- ۷- مرگ

هرکدوم از این کاربرا رو به کم تحسین بکن و به انتقادی هم ازشون بکن. :دی

آلبوس دامبلدور: خیلی نمی شناسمش. ولی مشخصه برای نظارت و رسیدگی به محفل کاملاً جدی و مصممه و حالا حالاها قصد رفتن نداره... پس تا همینجاش یک سر و گردن از نود درصد دامبلدورهاى قبلى بالاتره! دمت گرم پروفیس! :۰۰۷:

لارتن کرپسلى: گریفیندور تا همیشه به خاطر رماتیسم مغزی مدیون لارتنه! چه انتقادی بیشتر از اینکه دیگه به سایت سر نمیزنه؟

جیمز سیریوس پاتر: بچه‌ی سیزده ساله‌ای که یهو فیلسوف شد! از بهترین نویسنده‌های سایت و بهترین اعضای گریفیندور... چه انتقادی بیشتر از اینکه دیگه به سایت سر نمیزنه؟!

تد ریموس لوپین: از هر نظر یکی از بهترین اعضای که گریفیندور تا به حال داشته. چه انتقادی بیشتر از اینکه دیگه به سایت سر نمیزنه؟!!

چرا میرین آخه نامردا؟! :cry:

لینی وارنر: زحمتکش، اهمیت‌دهنده به سایت، یه مرگخوار ریونکلاوی متعصب! (آخری رو می‌تونید هم با لحن تحسین بخونید هم انتقاد!)

لرد ولدمورت: یه ناظر خیلی خوب. چون نمی‌شناسمش نمی‌تونم ازش انتقادی هم بکنم.

آرسینوس جیگر: رفیق فوق‌العاده، مشاور خوب و قابل اعتماد. انتقاد خاصی نسبت بهش ندارم.

فنگ: تنها عضو واقعا بی‌طرف سایت که اگر چیزی بگه، حرکتی بزنه یا قضاوتی بکنه می‌تونم مطمئن باشم به خاطر وابستگی به یه گروه و جبهه و شخص خاص نیست. دیکتاتور خوبی هم هست. :دی

هوریس اسلاگهورن: از طنزپردازای محشر سایت. انتقاد؟ قبلاًها یه اخلاقی داشت که میشد بهش انتقاد کرد، ولی اون اخلاق رو خیلی وقته ازش ندیدم، در نتیجه انتقادی بهش وارد نیست!

پنج‌تا از اعضای سایت (چه قدیمی، چه جدید) رو انتخاب و هرکدوم رو به یه شخص/شیء تشبیه کن.

لارتن کرپسلى: نارنگی

مورفین گانت: جورج کارلین

وینکی: جاستین بیبر*

ادوارد دست‌قیچی: دلفین

هرمیون گرنجر: احمد نجفی مجری صندلی داغ (خودش می‌دونه چرا: همر):

* خطاب به وینکی: نه! هرچی گفتم خودتی! :پززرززرززرز:

برای هرکدوم از این عناوین، به یکی رأی بده.

بهترین نویسنده‌ی فعلی ایفای نقش: چون اختلافا خیلی کمه نمی‌تونم یکی رو انتخاب کنم... چهار نفر رو میگم!

طنز: اشتراکاً هاگرید و هوریس / طنزوجد: یوآن بمپتون / طنز شلخته‌ی رماتیسمی فوق‌تخیلی: وینکی: همر:

بهترین نویسنده‌ای که تا حالا دیدی: وندلین شگفت‌انگیز

بهترین ناظر: اشتراکاً ولدمورت و فنریر (آرسینوس جیگر old)

جالب‌ترین شخصیت: جیمزسیریوس پاتر

بهترین امضا: —

بهترین آواتار: جیمزتدیا (:

بهترین محل سکونت: تهران

با توجه به اینکه نقاشیت حرف نداره، برامون یه نقاشی بکش از محیط سایت. هرچی خواستی بکش. صحنه‌ای از چت‌باکس، صحنه‌ای از دوئل، صحنه‌ای از خوابگاه مدیرا، هرچی.

من نقاشیم عالی نیست، اما بعضی وقتا حسش میاد و یه چیزایی می‌کشم که چون از دل برآمده، به دل بقیه هم می‌شیند. اینجوری که سفارشی بهم بگی یه نقاشی بکش یا فلان چیز رو طراحی کن اصلاً نمی‌تونم! حسش نمیداد. دی

توی سایت الگویی داری/داشتی؟ چه از لحاظ نویسندگی و چه از لحاظ اخلاقی و شخصیتی. شخصی هستش/بوده که هرکاری بکنه و هرچی بگه و هر پُستی بزنه، بخونی؟

وقتی که زنگ انشا رو اداره می‌کنم سعی می‌کنم از نحوه‌ی کار مگورین و لارتن الگو بگیرم. در سایر زمینه‌ها الگوی خاصی ندارم، البته سعی می‌کنم موارد مثبت دیگران رو ببینم و اگه در توانم بود اون ویژگی رو کسب کنم.

لینک بهترین و بدترین رولت رو بذار و بگو که چرا فک می‌کنی این دوتا رول بهترین و بدترینن.

اولین رولم بدترین رولم بود که همون موقع پاکش کردم! و بهترین رولم... قصد پیچوندن ندارم ها، اما خودم هیچوقت با رول‌های خودم حال نکردم. هیچ پستی خاطرم نیست که بگم آره! همین! اینجا خیلی رول خوب و باحالی نوشتم و دلم بخواد لینکش رو بدم. شاید بهتره بگم بهترین رولم رو هنوز ننوشتم.

سابقه‌ی نظارت فک نکنم زیاد داشته باشی. داشتی اصلاً؟ ناظر کجا بودی؟ علاقه‌ای به نظارت و گردوندن یه انجمن داری؟

نه. سابقه‌ی نظارت ندارم. چند دفعه، در واقع یکی دوبار پیشنهاد شد بهم ولی چون مسئولیت‌پذیری لازم رو در خودم ندیدم ردش کردم. می‌دونی... مسئولیت قبول کردن سخته!

اگه اشتباه نکنم، به جز یه حضور و تجربه‌ی کوتاه و تفننی توی گروه مرگخوارا، دیگه بقیه‌شو همه‌ش محفلی بودی. چرا محفل؟ چرا گروهی که طی چند سال اخیر خلوت‌تر بوده و انسجام مرگخوارا رو نداشته؟

بعد از همون حضور کوتاه‌هم توی گروه مرگخوارا که از سر کنجکاوی و با مولتی‌اکانت بود، آرسینوس اومد و رسماً بهم گفت: لرد میگه دیگه حق نداری دور و بر خونه‌ی ریدل آفتابی بشی. در نتیجه من حتی اگر بخوام هم دیگه نمی‌تونم مرگخوار شم.

اما... آیا اصلاً می‌خوام مرگخوار شم؟ نمی‌دونم به خاطر اینکه که دستم به گوشت نمی‌رسه و میگم بو میده یا چی (:همر خودزنی:))، ولی بعد از اینکه حس کنجکاویم با مروپ گانت ارضا شد دیگه دلم هم نخواست برگردم به خونه‌ی ریدل. درسته که خیلی خوب و منظمه و ناظر عالی‌ای داره اما با جوّش سازگار نیستم. ترجیح میدم با پیژامه توی آشپزخونه‌ی گریمولد بگردم و با پروفیسور دامبلدور جرّوبحث کنم تا اینکه زیر سایه‌ی علامت شوم با نقاب و شنل خبردار وایستم و بله ارباب بگم! دی (درسته با شوخی منظورم رو گفتم ولی واقعاً جوّ دوتا انجمن رو همینطوری حس کردم).

همچنین بودن یا نبودن یه مرگخوار تفاوتی توی وضعیت خونه‌ی ریدل ایجاد نمی‌کنه. در حالی که توی محفل هر عضوی به تنهایی می‌تونه روی فعالیت محفل تاثیرگذار باشه.

بعضی وقتا چندین ماه غیبت می‌زنه و کلاً محو میشی. توی این چند ماه غیبت چیکار می‌کنی؟ ممکنه در آینده‌ی نزدیک تصمیم بگیری که دیگه نیای سایت و کاملاً بیخیالش بشی؟

درس می‌خونم! به هرحال جادوگران جاییه که توش اوقات فراغتم رو می‌گذورنم، هرچقدر هم که دوستش داشته باشم هیچوقت نمی‌تونه اولویت اول زندگیم بشه. لذا مواقعی که ببینم اوقات فراغتی که جادوگران توش بگنجه رو ندارم مجبورم موقتاً کنار بذارمش.

و این که آره... آره، ممکنه تصمیم بگیرم برای همیشه قید سایت رو بزنم، اما مطمئنم نمی‌تونم روی تصمیم بمونم و بازم برمی‌گردم بهش. سال‌های زیادی مونده تا روزی که من واقعاً برای همیشه از سایت برم سر برسه!

بهترین دوستایی که توی سایت پیدا کردی، کیان؟ کیا وارد زندگی واقعیت شدن؟ کیا رو از نزدیک دیدی؟

به ترتیب زمان آشناییمون می‌گم:

۱- کنت الاف (رون ویزلی old)

۲- نیوت اسکمندر (چارلی ویزلی old)

۳- فنریر گری‌بک (آرسینوس جیگر old)

۴- یوآن بمپتون (یوآن آبرکرومبی old)

البته لازم به ذکره بعد از اینکه تو گروه تلگرامی گریف عضو شدم با بچه‌های گریف - به خصوص آرتور ویزلی، وینکی و ادوارد دست قیچی - رفیق شدم که از اینجا به همه‌شون یه سلام گرم و صمیمی می‌کنم. (:

دشمن داشتی/داری تو سایت؟ اگه آره، بگو کیه و اصلاً چرا باهاش دشمنی پیدا کردی؟

نه خدا رو شکر. البته شاید به این دلیل دشمن ندارم که هیچوقت ارتباط زیادی با اعضای سایت (فراتر از چت‌باکس و تاپیکای ایفای نقش) نداشته‌م. وقتی کسی رو شناسی چطور می‌تونی باهاش دشمن بشی؟!

علاقه‌ای به منوی مدیریت داری؟ اگه همین الان یه منو بدن و بهت بگن که هرکاری خواستی باهاش بکن، اولین کاری که باهاش می‌کنی، چیه؟

علاقه که چه عرض کنم، بدم نمیاد ببینم چجوریه و کنجکاوم بدونم اگه اون دکمه قرمز رو بزنم چی میشه. :همر: ولی از طرفی علاقه ندارم مدیر شم، چون به همراه اون دکمه قرمز، کلی هم مسئولیت و انتظار میاد! و من آدم راحت‌طلبی‌ام! دی:

وضعیت فعلی سایت رو چطور می‌سنجی؟ چیکار کنیم که خفن‌تر و جذاب‌تر و شلوغ‌تر و پُرتر بشه؟ الان سایت چی کم داره؟

به نظرم قبل از هر چیز یه ذره کل‌کل کم داره! می‌دونید، نمی‌خوام جبهه‌گیری کنم، اما یکی دو بار که این اواخر سعی کردم بحثای ایفای نقشی محفل-مرگخوار راه بندازم واکنش بدی گرفته‌م و حس کردم سمت مقابلم جنبه و ظرفیت لازم رو نداره. این کل‌کل‌ها یه زمان نمک ایفای نقش بودن، ولی الان چت‌باکس اینطوری شده که مرگخوارا قربون صدقه‌ی هم میرن یا با هم بحث می‌کنن، محفلیا هم هر از گاهی بین خودشون یه صحبتی می‌کنن. وقتی یکی میاد بین دوتا گروه بحث راه بندازه فوری جبهه‌گیری و بی‌جنبه‌بازی و دعوا میشه.

توی سوژه‌ها هم تا یه نفر میاد جبهه‌ی مخالف رو وارد سوژه کنه و سوژه رو به سمت دعوای کلاسیک محفل-مرگخوار ببره، بهش می‌گن نباید این کارو می‌کردی و سوژه کلیشه‌ای شد و این حرفا! بابا کدوم کلیشه؟ چرا متوجه نیستین اون کلیشه مال سالها قبل بود و الان چیزی که ایفای نقش کم داره همین جنگ محفل-مرگخواره؟ الان چندین ساله همه‌ی سوژه‌ها اینطوری شدن که ولدمورت یه چیزی می‌گه مرگخوارا برن دنبالش و دامبلدور یه چیزیش میشه محفلیا میرن دنبالش ولی منتقدان هنوزم به یه چیز دیگه می‌گن کلیشه. |:

بیاین بریزین توی چت‌باکس یه ذره بحث کنیم، کل‌کل کنیم، یه ذره خلاقیت به خرج بدین و از سوژه‌های هزار ساله‌ی سوپ پیاز مالی و بی‌دماغی ولدمورت دست بکشین، سوژه‌های جدید برای مسخره کردن هم پیدا کنیم! :همر: باور کنید اگه ظرفیت و جنبه‌تون رو ببرید بالا این حرفا نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌کنن، بلکه به ایفای نقش مزه میدن!

به جز بسته‌شدنِ سایت، وحشتناک‌ترین اتفاقی که ممکنه برای سایت رخ بده و بدترین بلایی که ممکنه سرش بیاد، به نظرت چی می‌تونه باشه؟

از بسته شدنش بدتر وقتی که اعضااش دیگه از حضور توی جادوگران لذتی نبرن و کم‌کم دیگه کسی آنلاین نشه و سایت برای خودش خاک بخوره.

خودتو ترجیح میدی یا شناسه‌هاتو؟ چرا؟

خودم رو. شناسه‌هام بخش‌های کوچیکی از خودم هستن. سایه‌هایی هستن که من خلقشون کرده‌م. واسه همین خیلی ناقص‌تر از چیزی هستن که دلم بخواد جاشون باشم.

جادوگران چقد روت تأثیر گذاشته؟ شناسه‌هایی که داشتی، اخلاقیات کاربرا، محتوای پُستا، اتمسفر سایت، اتفاقاتش، دوستیا، دشمنیا، همه‌چی! چقد روت تأثیر گذاشتن؟

تأثیر گذاشته. با وجود اینکه هیچوقت برای مدت طولانی توی سایت فعال نبودم و مدام قبل از اینکه کامل جا بیفتم مجبور شده‌م از سایت برم اما جادوگران واقعا تأثیر زیادی روم گذاشته. اینجا خیلی چیزا یاد گرفتم. آدمایی که جادوگران باعث شده بشناسمشون طرز فکر من رو نسبت به خیلی چیزا عوض کردن.

دلت برا کیا تنگ شده؟

برای خیلیا. برای کنت الاف (رون ویزلی)، لارتن کرپسلی، جیمزتدیا، دابی، گریفیندوریا و محفلیای هم‌دوره‌م که الان نیستن، و کلاً هرکسی که از سال ۹۲ به اینور از سایت رفته یا حتی فعالیتش کم شده.

سؤالات شخصی

از خودت بگو برامون. چجور آدمی هستی؟ چجور اخلاقی داری؟ بیشتر شبیه کدوم‌یکی از شناسه‌هاتی؟

من خودم رو یه آدم کاملاً معمولی و در عین حال کاملاً متفاوت می‌دونم. یعنی می‌دونم چیه، من از هیچ نظر خاص و درجه یک و فوق‌العاده نیستم. توی هیچ چیزی بهترین یا بدترین نیستم. هیچ کدوم از اخلاق‌هام من رو متمایز نمی‌کنه. با وجود همه‌ی اینا... پکیج اخلاقی من، یا به عبارتی این مجموعه از اخلاق‌ها و تفکراتی که من دارم رو در هیچکس ندیده‌م.

از بین همه‌ی ویژگی‌های اخلاقی که توی آداماس، بیشتر از کدوما خوشت میاد و از کدوما بدت میاد؟

می‌دونم، من توی ارتباط کلامی یه ذره ضعیفم. یعنی موقع چت کردن راحت‌تر اما توی دنیای واقعی (به خصوص پیش غریبه‌ها) خیلی دیر یخم باز میشه و کم‌حرف و شاید کمی خُنگ به نظر می‌رسم. و خودم از این حالت‌م بدم میاد. |

از آدمایی که راحت می‌تونن با بقیه گرم بگیرن، جمع رو گرم کنن... از آدمای شوخ طبع و خون‌گرم خیلی خوشم میاد. و همینطور از آدمایی که هی بهم گیر میدن «چرا ساکتی؟ چرا تو جمع نیستی؟ حرف بزن...» بدم میاد. باباجان خب بعضیا با وجود اینکه می‌خوان ولی نمی‌تونن خوب ارتباط برقرار کنن، چرا گیر می‌دین؟! -_-

البته لازم به ذکره که توی فضای مجازی کاملاً برعکسم و الان توی گروه‌های تلگرامیم و راج‌ترین شخص خودمم! /:

هرکی از یه لحاظی بهترین. ینی حتی رفتگرِ پرت‌ترین محلات کشور ترینیداد و توباگو هم از یه لحاظی «درجه یک» به حساب میاد. از چه لحاظی خودت رو خفن می‌دونی؟

هرچند توی سوال دوتا قبلی گفتم هیچ اخلاقی متمایزم نمی‌کنه و توی هیچی بهترین نیستم ولی... حالا که فکرشو می‌کنم...

گمونم جواب سوال این باشه:

از این نظر که تعارف کردن خیلی سرم نمیشه. رک هستم. احساس واقعیم رو راحت بیان می‌کنم. این شاید باعث بشه گاهاً زیونم گزنده به نظر بیاد اما لااقل همه‌ی اطرافیانم و همه‌ی دوستانم می‌دونن که حرفام واقعی و از ته دل هستن. اگر میگم متشکرم صرفاً یه کلیشه رو تکرار نمی‌کنم، بلکه واقعاً قدردان و ممنون هستم. اگر میگم فلان چیز خوبه واقعاً به نظرم خوبه و اگر یه چیزی بد باشه پنهونش نمی‌کنم.

در حالی که برای نود درصد آدم‌ها دیگه «خوبه»، «بده»، «ممنون»، و «معذرت می‌خوام» مفهوم خودشون رو از دست دادن و تبدیل شدن به یه سری حرفای تکراری روزمره، من هنوزم می‌تونم با به کار بردنشون مفهوم‌های مد نظرم رو به اطرافیانم منتقل کنم، چون اونا می‌دونن که من نقاب به چهره ندارم و حرفم همیشه حرف دلمه.

این رو شخصاً یکی از بهترین وجهه‌های شخصیتیم می‌دونم، حتی با وجود اینکه خیلیا از این اخلاق خوششون نمیاد و حتی به خاطرش ازم فاصله می‌گیرن.

نقطه ضعف چیه؟ چی باعث میشه که کنترلت رو از دس بدی؟ واکنشت چجوریه در این مواقع؟ احتمال بزنبزن هس؟
دی:

یکی از بزرگترین نقطه ضعفای من خجالت و شرمندگی بیش از حده. کافیه مثلاً دست بذاری روی یکی از سوتی‌هام (که خوشبختانه از این نظر چیزی کم ندارم و همیشه دارم سوتی میدم) که از شرم نابود شم. هرچند همیشه توصیه می‌کنن که نقطه ضعفتون رو به کسی نگید اما خب، بذارید ماشه رو روی خودم بکشم و این رو بگم: هر موقع خواستین من رو از بین ببرین موقعیتی فراهم کنید که من احساس شرمندگی بهم دست بده. |

اگه توی دنیای واقعی هم دو جبهه‌ی سیاه و سفید مٹ محفل ققنوس و خونه‌ی ریدل وجود داشت، می‌رفتی سراغ کدوم یکی؟ چرا؟

شاید جواب کلیشه‌ایش محفل باشه ولی... گفتنش واقعاً سخته. یعنی اصلاً معلوم نیست وقتی توی اون موقعیت قرار می‌گرفتم تشخیص می‌دادم کدوم جبهه خوبه و کدوم بد؟ شاید مثل دراگو مالفوی زاده میشدم و پدر و مادرم و کل اطرافیانم سیاه می‌بودن. چقدر احتمال داشت برم سمت محفل؟ شاید مثل دین توماس می‌بودم و شک می‌کردم که کی راستش رو میگه. شاید هم مثل سیریوس بلک میشدم و با وجود تربیت شدن توی محیط سیاه، طرف درست رو تشخیص می‌دادم.

این واقعاً سوال سخته و به نظرم همه چیزش نسبیه. با این حال جوابی که دوست دارم بدم اینه که امیدوارم منی که توی اون شرایط قرار می‌گیره، بره سمت سفیدی.

فوبیا داری؟ چیه؟

نه!

از لحاظ ظاهری و اخلاقی خودت رو شبیه کی می‌دونی؟ هر شخصی می‌تونه باشه. چه شخصیت داستانی و چه واقعی.

از لحاظ ظاهری، خب، سلیقه‌م در زمینه‌ی لباس پوشیدن شبیه بابامه. ساده‌ی ساده. شلوار کتان و پیراهن نخی. مدل مو هم اینه که با دستم چتریم رو به وری می‌کنم تا نریزه روی پیشونیم، همین. دی

اخلاقی؟ خیلی سخته بخوام از نظر اخلاقی بگم شبیه کی هستم... نه اینکه خیلی یونیک و خاص باشم ها، نه! در واقع به نظرم همه خیلی یونیک و خاص هستن! من هیچ دو نفری رو توی زندگیم نمی‌شناسم که بخوام بگم از نظر اخلاقی شبیه هم هستن و این در مورد خودم هم صدق می‌کنه.

الگویی داشتی/داری تو زندگیت؟ یکی که همیشه سعی کنی شبیهش باشی.

فکر نمی‌کنم درست باشه که آدم به الگوی کلی برای زندگیش انتخاب کنه. با این همه، برای بخش‌های مختلف زندگی به سری الگوی مختلف داشتن به نظرم منطقیه. منم سعی می‌کنم از بین آدمای اطرافم، یا افراد مشهور، یا حتی کاراکترهای تخیلی، چیزهایی که می‌پسندم رو انتخاب کنم و اون‌ها رو صرفاً در اون زمینه‌ی خاص الگو قرار بدم. و می‌دونی، این به چیز نسبیه، بعضی وقتا کار می‌کنه و بعضی وقتا به درد نمی‌خوره!

تا این لحظه از زندگیت، خودت رو برنده می‌دونی یا بازنده؟ خودت رو به فرد نمونه می‌دونی یا درس عبرتی برای دیگران؟

من که هنوز توی زندگیم برهه‌ی مهمی رو پشت سر گذاشته‌م. صرفاً به فرد معمولی که درسش رو خونده و به‌تازگی وارد دانشگاه شده. پس عملاً چیز خاصی نبوده که بخوام با اشاره بهش بگم من برنده یا بازنده هستم. و نوزده سال واقعاً سن کمیه برای گفتن همچین چیزی.

اما خب برای اینکه سوالت بی‌جواب نمونه باید بگم درسته که به فرد «نمونه» نیستم، اما تا الان از وضع کلی زندگیم راضی بوده‌م. هرچند که تازه خودم رو اول راه می‌بینم.

اهل مطالعه هستی؟

می‌دونی، من کلاً اجر و قرب خاصی برای کلمه‌ی «اهل مطالعه» قائلم. لزوماً به هر کسی که به سری کتاب رو خونده باشه اهل مطالعه نمی‌گم، به کسی می‌گم که... که... اهل مطالعه باشه! نمی‌دونم... هم خیلی سرش توی کتاب باشه، هم کتابا و نویسنده‌ها رو بشناسه و بفهمه، هم چیز بارش باشه! دی

با این تعریف نصفه و نیمه که امیدوارم منظورم رو گرفته باشین، درسته که کتاب خونده‌م و می‌خونم و خواهم خوند، اما «هنوز» خودم رو اهل مطالعه نمی‌دونم.

تابستونت رو می‌خوای چجوری بگذرونی؟ کلاً اوقات فراغتت رو چجوری می‌گذرونی؟

این تابستون دردرس دارم، دردرس! ضجه‌زدن: خنج کشیدن: ولی خب دارم سریال فرندز رو می‌بینم. تا اینجا هم یک و نیم فصلش رو دیده‌م. و همینطور خشم و هیاهو، فرانی و زویی، راهنمای کهکشان برای هیچ‌هایکرها، **The Fault in Our Stars** و عزاداران بیل فعلاً کتابایی هستن که خریده‌م و قراره بخونم و قطعاً تنها کتابایی نیستن که تا آخر تابستون می‌خونمشون. دی

به جز جادوگران توی سایت دیگه‌ای هم فعالیت می‌کنی؟ چه سایتایی؟

نه، یعنی جز جادوگران، بلاگ بیان و شبکه‌های اجتماعی جای دیگه‌ای فعالیت ندارم.

قبل از عضویت توی جادوگران، می‌نوشتی؟ یا «نوشتن» بعد از عضویت توی جادوگران بهت تزریق شده؟

نوشتن در حد انشای مدرسه و دفترچه خاطرات پراکنده آره. :همر خودزنی: اما در واقع نه، چیز خاصی نمی‌نوشتم. همونطور که الان هم خیلی نمی‌نویسم (متأسفانه).

اهل ورزش هستی؟ هم از این لحاظ که مسابقات یه ورزشی رو دنبال کنی و هم اینکه خودت ورزش کنی.

اهل ورزش؟ من بیشتر اهل بازی‌های دسته‌جمعی‌ام و مورد علاقه‌م هم کبدی و هفت‌سنگ هستش. کبدی رو بسیااا دوست دارم و خیلی هم با دوستانم بازی می‌کردیم تا چند سال پیش. اما ورزش... هوم... ورزشکاران را دوست دارم. :همر:

و می‌رسیم به یکی از مهم‌ترین سؤالات مصاحبه! آیا فوتبال می‌بینی؟ آگه آره، از بین تیمای باشگاهی و ملی، طرفدار کدوم تیمایی؟ به‌نظرت کی قهرمان جام جهانی ۲۰۱۸ میشه؟ واکنشت نسبت به گل‌به‌خودیِ مراکش در برابر ایران چی بود؟

فوتبالی نیستم، حتی الفبای فوتبال رو نمی‌دونم. شاید در کل ده‌تا بازیکن فوتبال هم نشناسم. :دی اما خب بازیای جام جهانی رو دیدم و واقعاً لذت هم بردم. نظرم؟ خب گل به خودی هم جزئی از بازییه دیگه. نمی‌دونم چی باید بگم، چون چیزی از فوتبال سرم نمیشه. :دی

به غیر از تلگرام که حتی فیلترکنندگان هم اونو دارن، توی شبکه‌ی اجتماعی یا مسنجر دیگه‌ای هم هستی؟ روزانه چند ساعت رو صرف‌شون می‌کنی؟

توی توپیتر هستم ولی فقط خواننده محسوب میشم، خودم چیزی توییت نمی‌کنم. اینستاگرام هم همینطور، حدود بیست - سی نفر که اکثراً دوستانم هستن رو فالو می‌کنم ولی خودم پست و استوری و اینا نمی‌ذارم.

گیمر هستی؟ روزانه چقد بازی می‌کنی؟ اصلاً چی بازی می‌کنی؟ سبک موردعلاقه‌ت چیه؟ و اینکه به‌نظرت به‌جز لذت‌بردن، فایده‌ی دیگه‌ای هم داره این بازی کردن؟

ته بازی کردنم با چندتا بازی که رو گوشی دارم، مثل PUBG، Plants vs. Zombies یا Plague Inc. :دی آخرین کنسولی که داشتم پلی‌استیشن ۲ بود که چندسال پیش دادمش به یکی از بچه‌های فامیل و سالهاست که با کامپیوتر گیم نزدهم.

و اینکه نمی‌دونم به جز لذت بردن فایده‌ی دیگه‌ای هم داره یا نه ولی... نمی‌دونم هم چرا توی همه چی دنبال فایده می‌گردیم! باباجان گیمه دیگه، هدف از وجودش لذت بردن و گذران اوقات فراغته، فایده می‌خواه چیکار؟!

خدایا، چرا جوابم به همه سوالات منفی شد؟! تازه فهمیدم نه اهل نوشتنم، نه اهل فوتبال و ورزش، نه اهل گیم، نه هیچی. |

از اون اشخاصی هستی که می‌چسبن به هرچی که مُد میشه؟ از اونایی که عاشق چیزای هایپ هستن؟

من از اون آدمایی هستم که به هیچی نمی‌چسبن. |

یعنی می‌دونی، من همونطور که الان گفتم، به شکل عجیبی اهل هیچی نیستم. هیچوقت پیگیرانه تو نخ و مود هیچی نبودم که بخوام به ترندها و مُدهاش علاقه نشون بدم. از تیپ ظاهریم بگیر که همیشه یه جور و کاملاً ساده لباس می‌پوشم بگیر تا هر زمینه‌ی دیگه‌ای. در نتیجه جوابم منفیه.

راستی رشته‌ت چیه؟ ربطی به شغل موردعلاقه‌ت داره؟

پزشکی. ربطی هم به شغل مورد علاقه‌م یعنی Chief Creative Officer استودیو پیکسار انیمیشنز نداره!

علاقه‌ای به مسافرت و گردش داری؟ اگه می‌تونستی خارج از ایران زندگی کنی، دوس داشتی اهل کدوم کشور باشی؟ چرا؟

خیلی علاقه دارم! خیلی! تنهایی، با دوستا، با خانواده... کلاً هر نوع سفری. ولی با وجود همه‌ی مشکلات و بدبختیا هیچوقت به اینکه اهل یه کشور دیگه باشم یا مهاجرت کنم و شهروند یه کشور دیگه محسوب بشم فکر نکرده‌م و نمی‌دونم راستش.

آشپزیت چطوره؟ چی بلدی بپزی؟

افتضاح! اتفاقاً الان که تنها زندگی می‌کنم واقعا از اینکه آشپزیم در حد پختن انواع تخم مرغه دارم رنج می‌برم.

یه گلچین از پلی‌لیست آهنگات شرح بده ببینیم چی گوش میدی؟

Valse – Evgeny Grinko

La Noyee – Yann Tiersen

Gozar (Piece For Kamancheh) – Salar Aghili

Film Credits – Olafur Arnalds

The End – Cristophe Rezai

Summer 78 – Yann Tiersen

Soir De Fette – Yann Tiersen

Ode to Simplicity – Secret Garden

Babel – Gustavo Santaolalla

Pan's Labyrinth Lullaby – Javier Navarrete

Rain – Brian Crain

Frysta – Olafur Arnalds

Serenade – Evgeny Grinko

Cristofori's Dream – David Lanz

(با تشکر از ویولت واسه این آخری که اولین بار توی ویزنگاموت شنیدمش!)

سازی هس که بلد باشی بزنی؟ یا دوس داشته باشی بزنی؟

بلد نیستم اما به ویولن و سازدهنی علاقه دارم.

علاقه مندیات توی این زمینه ها رو بگو:

خواننده/گروه/موزیسین: Yann Tiersen - محسن نامجو - علیرضا قربانی - Olafur Arnalds

سبک موسیقی: سبک های موسیقی رو دقیق نمی شناسم اما به موسیقی های بی کلام ترکیب پیانو/ویولون/آکاردئون علاقه ی بسیاری دارم.

فیلم سینمایی: ترکیب اسکورسیزی، نولان و اسپیلبرگ، هرچی که هست! دی

سریال: سریال زیاد ندیده ام، اما هرچی تا حالا دیدم خوب بوده! فرندز، شرلوک، گیم آو ترونز، پاتریک ملروز و...

کتاب: سخت ترین سوال ممکن رو پرسیدی! نمی تونم جواب دقیق بدم بهش.

حیوون: دلفین. خودش می دونه چرا!! :همر:

اگه می تونستی یه چیزی رو از دنیا حذف کنی، چی رو حذف می کردی؟ هرچیزی می تونه باشه. هرچیزی!

خیلی بد میشه اگر نگم فقر و فساد و جنگ و گرسنگی و به جاش بگم کرفس؟ :همر:

شخصی، جایگاهی، هدفی، چیزی هس که بخاطرش حاضر باشی دس به هر کاری بزنی؟

هوممم... جواب درست اینه که هدف وسیله رو توجیه نمی کنه؟! خب جواب من اینه که نه، «هنوز» نه. اهداف خیلی بزرگ و مهمی دارم، اما هنوز هدفی در این حد بزرگ و مهم ندارم.

می‌تونی ورژن ۳۵ ساله‌ی خودت رو تصور کنی؟ می‌تونی حدس بزنی که چیکاره شدی یا از لحاظ ظاهری و فکری چقد فرق کردی؟

به لحاظ شغلی آره می‌تونم. ظاهری هم تقریباً آره. اما از لحاظ فکری؟ سیّالیت زمان و تغییرات افکار آدم فراتر از اونه که حتی بتونم سه سال بعد خودم رو پیش‌بینی کنم، چه برسه به سی و پنج سالگی. اما فکر می‌کنم ورژن سی و پنج ساله‌ی من اگر افکار الانم رو بشنوه واکنشش یه همچین چیزی باشه: **What a crap!**

اگه زندگیت ریستارت بشه و برگردی همون خونه‌ی اول، بازم همین مسیر رو طی می‌کنی؟

از یه سری کارا و اشتباها جلوگیری می‌کنم، به یه سری کارا هم بیشتر ولی آره، مسیر کلی قطعاً همین خواهد بود.

بعضیا وقتی بزرگ میشن، کم‌کم از فانتزی و تخیل و کودک درونشون فاصله می‌گیرن. معمولاً آدم‌ها از دوره‌ی جوونی اینجوری میشن. ولی تو چی؟ ممکنه یه روزی برسه که دیگه نه بیای جادوگران، نه کتاب فانتزی بخونی، نه توی اتمسفر فیلمای فانتزی غرق بشی، نه ذهنت علاقه یا توان تخیل داشته باشه؟ ممکنه روزی برسه که دیگه از کارتن‌ها اسکیت‌بورد نسازی و روی حاشیه‌ی فرش اسکیت‌سواری نکنی؟

ممکن بودنش رو که ممکنه... همون قضیه‌ی سیّالیت زمان و تغییرات افکار آدم و این حرفا. اما خودم ترجیح میدم که جادوگر درونم نمیره. کودک درونم فعال بمونه. سرچشمه‌ی ذوق کودکانم نخشکه و این حرفا. :همر:

و فکر می‌کنم تا حد زیادی، بیشتر از هم سن و سالام کودک درونم فعاله و قدرت تخیل و فانتزی‌پردازیم قویه! در ضمن، هیچوقت وسط خیابون اسکیت‌سواری نکن، خطرناکه!

آخیش، کمرم! من که سؤالام تموم شدن. ولی مَث اینکه چندتا از بچه‌ها کلی سؤال دارن که ازت بپرسن. خیالت راحت، این سؤالاتِ اسپمی "چرا فلان، چرا فلان نه؟" و این‌شکلی رو حذف کردم، حالشو ببری! دی

تاتسویا موتوری:

موتویاما. L:-

بیشترین کسی که تو تمام زمان فعالیت رو سایت، روت تاثیر گذاشته، کی بوده؟ چطور؟

فهریر گری‌بک (آرسینوس جیگر). خیلی منو راهنمایی کرد و بهم مشاوره داد. من رو از خیلی جوگیری‌ها نجات داد و خیلی جاها مانع قانون‌شکنی و... چطور بگم... عنتربازی من شد! جداً کلمه‌ی بهتری نیافتم. :همر:

حقیقتاً همیشه ایده‌هات به نظر کاتانای بنده خیلی هیجان‌انگیز بوده. اینو تاثیر سایت می‌دونی یا خودت ذاتاً اینطوری - معلول - بودی، جناب؟

به نظرم سایت بستر مناسبی بود برای بروز دادن ایده‌های متنوع رماتیسمیم، ولی ذهنم همیشه همینقدر رماتیسمی و بیمار بود! :همر:

شخصیت تاتسویا رو تو یه خط توصیف کن.

یه دختر سامورایی که کاتاناش رو توی چشم و چال همه فرو می‌کنه و حرف زدنش با کلمات ژاپنی مخلوطه؟ :-؟

یه توصیه برای ما نوگلان نوشکفته‌ی عرصه‌ی رماتیسم بفرما.

هروقت حس کردین برای انشا نوشتن دارین خیلی فکر می‌کنید و انرژی می‌ذارین یعنی راه رو اشتباه رفتین. انشا نوشتن نباید انرژی بیره، باید بهتون انرژی بده و شما رو سر شوق بیاره! با هر موضوعی!

هرمیون گرنجر (سؤالاش نصف مصاحبه‌س. |):

غیرمنطقانه‌ترین کاری که انجام دادی و ازش پشیمونی؟

هیچوقت نمی‌تونم به سوالای «فلان‌ترین» جواب بدم. بابا من تمام عمرم کارای غیرمنطقی انجام داده‌م، چطور یکیش رو به عنوان غیرمنطقی‌ترین انتخاب کنم؟!

فیلمی که اشکتو درآورده، کدوم قسمتش؟

None

اتفاقی که اشکتو درآورده؟

همین دو سه شب پیش احساس Homesick بودن عجیبی بهم دست داد و اشکم درومد. /:

کتابی که اشکتو درآورده، کدوم قسمتش؟ پست رو اشک برد.

None

رول نویس‌های معاصر موردعلاقه‌ت درون سایت، با ذکر چهارمورد.

هوریس اسلاگهورن، یوآن بمپتون، روبیوس هاگرید، فنریر گری‌بک (آر سینوس جیگر).

رول نویس‌های معاصر موردعلاقه‌ت تو گریف، با ذکر چهارمورد.

روبیوس هاگرید، فنریر گری‌بک، وینکی مرحوم اما معاصر (:دی)، گیدیون پریوت.

وبلاگ‌گردی رو از کی شروع کردی و لینک بده از وبلاگ موردعلاقه‌ت.

اولین بار سال ۸۶ - ۸۷ با مفهوم وبلاگ آشنا شدم اما وبلاگ‌هایی که الانا می‌خونم رو از حدودای سال ۹۳ پیدا کردم. وبلاگ مورد علاقه زیاد دارم، یا باید بیست‌تا لینک بدم بهت یا هیچی! / البته یکی از وبلاگ‌نویس‌هایی که واقعاً قلمش رو دوست دارم هم جادوگرانیه و گمونم دلش نمی‌خواد لینک وبش اینجا قرار بگیره.

توصیه‌ای، همری، برای هرمیون معاصر داری؟ نظرت کلا.

هدف‌ت از ایفای نقش انجام یه سری task و ماموریت برای فلان گروه و جبهه و ارتش و... نباشه. از تجربه‌ی جادویی ایفای نقش لذت ببر. از اینکه یه شخصیت خلق می‌کنی و باهاش وارد یه جهانِ شگفت‌انگیز میشی!

دنیای فانتزی‌ای که دوس داشتی باشی؟

سرزمین میانه.

بهترین دوستی که تا الان داشتی با ذکر نام و چطور دوست شدین؟

توی دنیای حقیقی؟ محمدرضا و علیرضا. با جفتشون حدود ده سال تو مدرسه همکلاسی بودم.

پاتوق و محل موردعلاقه‌ت تو کشور خودمون.

نه، خواهش می‌کنم بذار پاتوقم توی کشور سیرالئون رو بگم :|

اگه یه روز هیچ قانونی برای هیچ کاری نباشه و همه چیز مجاز باشه چیکار میکنی؟

زندگیمو!

حقیقتاً هیچ کاری نیست که دلم بخواد انجام بدم ولی به خاطر غیرقانونی بودنش نتونم. (حس می‌کنم جمله کژتابی داره، شما معنی خوب و بچه مثبتانه‌ش رو بگیرید :همر)

اگه میتونستی یه قدرت جادویی انتخاب کنی که داشته باشی چیو انتخاب میکردی و چرا؟

من زیاده‌خواه نیستم. همون توانایی حرکت دادن اجسام از راه دور برام کافیه! با این حال گوشه چشمی هم به تلپورت کردن دارم! :دی

اگه میتونستی تو زمان دیگه‌ای تو ایران زندگی کنی کدوم زمان میرفتی؟

اوایل دهه‌ی چهل متولد میشدم.

از چی بیشتر از همه میترسی؟

از حسرت خوردن می‌ترسم. از اینکه بعداً هی برگردم و به گذشته نگاه کنم و بگم ای کاش فلان کار رو می‌کردم یا فلان کار رو نمی‌کردم.

از چی بیشتر از همه ذوق میکنی؟

چه سوال سختی... نمی‌دونم... کلاً راحت ذوق می‌کنم!

دوس داشتی پایان هری پاتر چطور می بود؟

همینطوری خوبه. رولینگز ورلد، رولینگز رولز! دی

چه اخلاقی بیشتر از همه ناراحت میکنه؟

اینکه سوتی کسی رو هی به روش بیاری!

مدیونی اگه همه شونو جواب ندی، عمه هم ندارم.

منم کلی از سوالات رو جواب ندادم، عمه هم ندارم. پززرززرز: زبون درازی:

باز هم با سوالای دیگه برمی گردم احتمالاً. (یوآن: نه! برنگرد! برو! برررررو! پیشته!)

ماتیلدا استیونز:

بهترین اتفاقی که برات افتاده چی بود؟

اتفاقای محشر زیادی برام اتفاق افتاده، سوا کردن یکیش به عنوان بهترین سخته!

چه آهنگی اشکتو در آورده؟ (یوآن: ملّت عجب علاقه‌ای دارن اشک سوجی رو ببینن! دی)

متاسفانه نهایت واکنش احساسی من نسبت به فیلم و موزیک و کتاب بغضه، در نتیجه فعلاً هیچ آهنگی.

کدوم اتفاق سایت رو دوست داشتی و چرا؟

تک‌تک لحظاتی که در سایت حضور داشتم رو دوست داشتم من. جدی‌ها، شعار نمیدم!

توی فیلم هری پاتر از کی خیلی خوشتر اومده؟

رون!

کدوم از هم گروهیاتو دوست داری؟

سوال درست این بود که کدومشون رو دوست نداری؟!

آلکتو کرو:

سؤالات آلکتو چون همه ش "اسپم چرا" بود، حذف میشه و می‌ریم سراغ سؤالات نفر بعدی. relax:

سوالاتی خودت چه شکلی بودن مگه؟! چرا جروش؟! چرا شهلا نه؟ چرا سوجی؟ چرا خربزه نه؟ چرا مرگ؟ چرا درد و مرض نه؟
همر: آلکتو من عذر می‌خوام که یوآن خودخواهه! :همر:

سوارو کارتیک:

سؤالات سوارو کارتیک هم همه شون تکرارین متأسفانه. پس باز می‌ریم سراغ سؤالات نفر بعدی. دی:

سلام سوارو! ببخشید که یوآن بی‌تربیته! :همر:

دارین ماردن:

برای هر رول جدیت چقدر وقت می‌زاری؟ (یوآن: "می‌ذاری" درسته. دی)

حدوداً دو سه روز.

بله، بچه‌ها خیلی ممنون بابت سؤالاتتون. سوجی، سؤالی هست که دوس داری بهش جواب بدی، ولی من یا بچه‌ها
نپرسیده باشیم؟ منظورم اینه که، چه سؤالی دوس داری از خودت داری؟ :همر:

نه. خوب بود مصاحبه. مرسی از خودت و بچه‌ها!

به‌نظرت مصاحبه‌ت چندتا دانلود گیرش میاد؟

به ده‌تا نمی‌رسه!

کی رو برا مصاحبه‌ی بعدی پیشنهاد میدی؟

هرکی به ذهنم رسید قبلاً مصاحبه شده بود! واسه همین نمی‌دونم.

هرچی می‌خواد دل تنگت بگو.

لطفا هرچی تصور و قضاوت و پیش‌فرض در مورد من دارین بریزید دور. من نه آدم خوبی‌ام و نه بد، صرفاً معمولی‌ام. این بستگی به شما و دیدگاه و رفتارتون نسبت به من داره که در نظرتون چطوری ظاهر میشم.

خیلی ممنون سوجی که دعوت‌م رو پذیرفتی و وقت گذاشتی و با دقت و حوصله و علاقه به سؤال‌ها جواب دادی تا بهتر بشناسیمت. و مرسی ملت که تا این وقت شب با ما همراه بودین. بای بای! دی

(خاموش شدن چراغا، دس دادن من و سوجی، و پخش تیتراژ پایانی برنامه‌ی نود. :همر)